

## میدون و سوفا

### وضعیت چراغ در پشت



یوریا عالمی

● سلام سوفا، عشق من. می دانستی قبلا توی ایران این طوری بود که یکی، دو نفر تحلیل می‌کردند باقیی توی تحلیل آنها حل می‌شدند، اما الان به مرحله‌ای رسیدیم‌ه که همه تحلیلگر هستند و همه تحلیل‌سرخود شده‌اند. درواقع الان همه دهان هستند و هیشکی حرف گوش نمی‌کند.

تلوزیون و ماهواره را ببین، همه دارند نسخه می‌پیچند. هیشکی نمی‌گوید من مرض دارم. اینترنت را ببین، همه دارند قضاوت می‌کنند

هیشکی نیست که خودش را نقد کند.

درواقع این یک جریان تاریخی است. ما همیشه کنار کود می‌نشینیم یکی لنگش کند.

مردم همیشه شاکمی هستند که تقصیر مسئولان است، مسئولان می‌گویند تقصیر صبحی هاست، قبلی‌ها می‌گویند تقصیر زیرساخت‌هاست، زیرساخت‌ها می‌گویند تقصیر آب‌وهواست، آب‌وهوا می‌گوید تقصیر سوراخ لایه ازن است، سوراخ لایه ازن می‌گوید تقصیر زن خوب است، زن‌ها می‌گویند تقصیر آقا‌ده‌هاست و آقاها هم می‌گویند تقصیر مردم است و مردم هم می‌گویند زکی.

حالا سوفا، توی این وضعیت کسی دنبال راهکار نیست، همه دنبال پروژه هستند، توی این وضعیت به نظرت چرا فقط من خوبم و ایدئالم و بهترین تحلیل‌ها را دارم و عقلم از همه بیشتر می‌رسد؟ آیا من حیف نشدم؟

- کنفوسیوس می‌گوید ما تئوی تاریکی قدم برمی‌داریم، اما چراغ را گرفتیم پشت سرمان و تویست می‌کنیم تا دیگران را راهنمایی کنیم، تو هم مثل همه میدون دوم، خاک‌نوسرت.

### نجر به دیگران

## درس‌هایی از شهردار مسلمان لندن

● روزنامه آمریکایی نیویورک‌پست این‌ هفته یادداشتی با عنوان «آنچه ایلهان عمر باید از شهردار مسلمان لندن یاد بگیرد»، نوشته است. بخش‌هایی از این یادداشت را می‌خوانیم.

صادق خان قبل از آنکه به‌عنوان شهردار لندن انتخاب شود، متهم به داشتن ارتباطاتی با گروه‌های اسلامی بود. او یک‌بار در همان کنفرانسی سخنرانی کرده بود که سنجیل ابو ابراهیم، یکی از اعضای گروه اکنون تورجستی و ممنوع شناخته‌شده المهاجرون، در آن صحبت کرده و در مقام رئیس امور حقوقی شورای مسلمانان بریتانیا، زمانی از یوسف القرضاوی دفاع کرده بود. مخالفان خان در دوران مبارزات انتخاباتی شهرداری او روی این مسائل و ارتباطات مانور می‌دادند و حتی اغراق می‌کردند تا به او انگ بزنند و بگویند او اسلام‌گرایی است که نمی‌تواند منافع لندن را حفظ کند، اما کارشان فایده‌ای نداشت.

خان در نهایت به‌عنوان اولین شهردار مسلمان لندن که بیشترین تعداد آرا را در یک انتخابات نسبت به هر سیاست‌مدار دیگری در تاریخ بریتانیا به دست آورد، تاریخ‌ساز شد. خان بعد از آن اثبات کرد که مخالفانش در اشتباه هستند. این همان چیزی است که خانم ایلهان عمر (نماینده کنگره عضو حزب دموکرات از مینه‌سوتا) - یکی از دوزنی که نخستین زنان مسلمان کنگره هستند - می‌تواند از همتای سیاست‌مدار مسلمان خود در سووی دیگر اقیانوس اطلس یاد بگیرد. خان در نخستین اقدام خود در مقام رسمی شهردار، در مراسم یادبود قربانیان هولوکاست با سازمانده هزاران یهودی ساکن لندن، از جمله ۱۵۰ بازمانده هولوکاست، شرکت کرد. بعد با وجود آنکه بنیادگرایان بارها او را به مرگ تهدید کردند، از حقوق دگمران حمایت کرد. خان امروز در میان لندنئی‌ها بسیار محبوب است. خان که سیاست‌مداری مدیر و بااستعداد است، به‌سرعت متوجه چیزی شد که عمر در درک آن سرعت لازم در نداشت: مسلمانان نیز مانند همه آنها ی دیگر وقتی سبقت مهم دولتی را برعهده می‌گیرند، زیر ذره‌بین می‌روند و در معرض پاسخ‌گویی قرار می‌گیرند، درحالی‌که قبل از آن نبوده‌اند. مسلمانانی که در دموکراسی‌های غربی قدرت و منصبی به دست می‌آورند، دیگر فقط نماینده جامعه مسلمانان نیستند، نماینده همه اقلیت‌ها هستند که به کار او مرتبط می‌شوند. ایلهان عمر با راهواریا به‌خاطر سخنانش مورد انتقاد قرار گرفته است؛ مثلا پیش‌تر گفته است در ۱۱ سپتامبر «عده‌ای کارهایی کرده‌اند». در نتیجه، بسیاری از جمهوری‌خواهان و حتی هم‌فکران دموکرات از عمر درخواست کرده‌اند استعفا دهد و از همه مهم‌تر خود دونالد ترامپ از این موضع‌گیری‌ها برای آنکه خواستار استعفا او شود، سود جسته است. اما ترامپ اشتباه می‌کند.

دلش این است که آنچه او در مقام یک فعال سیاسی می‌گفته، با مسئولیت‌های فعلی او مرتبط نیست. مسلمانانی که در کشورهای غربی در مناصب قدرت دولتی قرار می‌گیرند، باید منافع همه مردم را در نظر بگیرند، نه صرفا افراد هم‌کش یا از قوم خود، بلکه یک کاتالیزور مهم برای درهم‌آمیختگی و تفاهم گروه‌های مختلف اجتماعی هستند. این موقعیت نه‌فقط فرصتی برای خانم ایلهان عمر، بلکه برای بقیه ما نیز هست. شاید این روند آهسته و اغلب پر از خطا باشد، اما باید اجازه دهیم صورت بگیرد.

# روزنامه شتر

شبه‌شنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۸ ● ۱۴۴۰ ● ۷ می ۲۰۱۹ ● سال شانزدهم ● شماره ۳۴۲۱ ● ۱۶ صفحه ● اذان ظهر تهران ۱۳:۰۱ ● اذان مغرب ۲۰:۱۵ ● اذان صبح فردا ۴:۲۰ ● طلوع آفتاب ۶:۰۶

### روزنامه‌فرو

### کارتون خواب

داریو کاستیلیوس



### خطرات یک روزنامه‌نگار - ۲

## بالا بدم بالا روم

سفینه‌های فضایی و موضوعاتی نظیر هوش مصنوعی دارد. داستان فیلم سفری فضایی را به تصویر می‌کشد که در آن دستگاه خودکار در داخل سفینه (هال، کنترل آن را بر عهده می‌گیرد. این فیلم مثل همه دنیا در ایران نیز با استقبال روبه‌رو شد. من آن را در سینما آتلانتیک که تنها سینمایی در کشور بود که می‌توانست آن را به طریق سینه راما به نمایش بگذارد، دیدم.

بعدا جلسه دیگری نیز در سالن اجتماعات دانشکده علوم در دانشگاه تهران و با سخنرانی هشتروودی برگزار شد. موضوع این سخنرانی، ریاضیات کاربردی با اشاره به استفاده از آن در دانش فضا بود. در این سخنرانی، او بیانات خود را با این سخن به پایان برد: «... اگر سنت جاری اجازه بدهد، دوست دارم در ورودی همین مسجد دانشگاه (تهران) دفن شوم تا قدمگاه جوانان دانش‌پژوه باشم...». او در چند سال بعد در ۱۳۵۵ فوت کرد و پیکر او از جلوی در اصلی دانشگاه تهران تشییع شد.

من از اولین سال‌های انتشار مجله فضا و بعدا تشکیل کانون فضایی ایران، با مجله و کانون در ارتباط بودم.

از نخستین اعضا سخنرانان اصلی این گردهمایی عمومی بزرگ، دکتر محمدعلی جوانشیر-خوبی و دکتر آلینوش طریان (هر دو از استادان گروه فیزیک در دانشگاه تهران) بودند. موضوع صحبت خوبی، «مکانیک آسمانی» و موضوع سخنرانی طریان، «فیزیک خورشیدی» بود. نمایشگاهی به صورت پوستر (شامل عکس‌های مربوط به فضا و تکنولوژی فضا) نیز بیرون سالن تدارک دیده شده بود. بعدا جریان این برنامه و به‌ویژه متن سخنرانی سخنرانان به صورت صفحات روزنامه‌های معمول همراه با عکس و شرح در تیراژی محدود منتشر شد.

در همین سال‌ها (نیمه دوم دهه ۱۹۶۰/ ۱۳۴۰)، فیلم سینمایی معروف «ادبیه فضایی ۲۰۰۱» بر اساس داستانی از آرتور سی کلارک و به کارگردانی استانیلی کوبریک ساخته شد. این فیلم که به طریق سینه راما (برده فوسسی با چند دوربین) تهیه شده بود، در همان زمان در تهران با نام «راز کیهان» در سینما آتلانتیک (سینما «آفریقا» در خیابان ولی‌عصر) نمایش داده شد. این فیلم که به نظر منتقدان سینمایی یکی از تأثیرگذارترین فیلم‌های تاریخ سینماست، سکانس‌های بی‌نظیری از داستان تکامل بشر از زندگی غارنشینی تا سخنرانی با صحبت می‌کردند.

## یادداشت

## سیاست آسیب می‌زند و هنر مرهم می‌گذارد

می‌زند و در واقع، این هنر است که می‌تواند مرهم بگذارد. اقامت در تهران برای من واقعا لذت‌بخش بود. این تجربه‌ای است که من هرگز فراموش نمی‌کنم و از جشنواره و مردم تهران برای چنین استقبال زیبا و خوشایندی بسیار سپاسگزارم.
❖ آندرنُا پالانُورو، کارگردان و فیلم‌نامه‌نویس ایتالیایی ساکن لس‌آنجلس، برنده جوایز متعدد سینمایی از جشنواره‌هایی مانند ونیز، پالم‌سپرینگز و مراکش است و فیلم‌هایی مانند «مداس» (۲۰۱۳) و «هانئا» (۲۰۱۷) - با بازی شارلوت رامپلینگ) را در کارنامه و اکنون فیلم «مونیکا» را در لس‌آنجلس در دست تولید دارد. این یادداشت را آقای پالانُورو هنگام حضور در جشنواره بین‌المللی فیلم فجر در تهران در اختیار روزنامه «شرق» گذاشت.

## دور دنیا آزادنبودن مطبوعات به همه آسیب می‌زند

دیوید والمزلی، سردبیر روزنامه کانادایی گلوب اند میل و رئیس بنیاد روزنامه‌نگاری کانادا، به مناسبت فرارسیدن روز جهانی آزادی مطبوعات در سرمقاله‌ای با عنوان «وقتی ما روزنامه‌نگاران آزاد نباشیم، همه آسیب می‌بینند»، به این مسئله پرداخته که روزنامه‌نگاری قادر است شرایط را به نفع کسانی که واقعا نیاز به کمک دارند، تغییر دهد. بخش‌هایی از این سرمقاله را می‌خوانیم.

هدف از نام‌گذاری روزی به نام روز جهانی آزادی مطبوعات (۳م- ۱۳ اردیبهشت) این است که به شما، خوانندگان ما، یادآوری کند که چرا روزنامه‌نگاری مهم است - و این را با شما در میان بگذارد که وقتی روزنامه‌نگاران نتوانند کار خود را آزادانه انجام دهند، چه چیزی از دست عرف ما باید بماند یا به خانه بخت رفت و همچنین بهتر است با همان هم خارج شد، البته به سمت جهان آخرت. از بحث ورود و خروج بگذریم و همان خود لباس را بچسبیم که از آن چیزهایی است که با وجود بیکار مصرف‌بودن و بازگشت دیر هنگام به طبیعت، کسی به آن معترض نمی‌شود. شاید به این علت که گرچه ظاهرش فقط یک لباس است اما مثل یک دفترچه خاطرات ارزشمند و اسرارآمیز جلوه می‌کند. دفترچه خاطراتی که در آن از اولین رویاهای یک دختر وقتی که به عروس شدنش فکر می‌کند، شوقش یا جهان‌بینی‌اش برای انتخاب نوع و مدل و شکل آن، احساسش وقتی اولین بار خودش را در آینه با این لباس می‌بیند و همه ذوق یا دلنگتی یا اضطرابی که با پوشیدن آن به جاننش می‌افتد، وجود دارد. تازه خاطرات دفترچه همین‌جا تمام نمی‌شود، سال‌ها بعد وقتی روزی موقع مرتب‌کردن کمد لباس‌ها دوباره لباس عروسش را در گوشه‌ای می‌بیند، این‌بار می‌خواهد امتحان کند که ببیند هنوز به تنش می‌رود یا نه و همراه این کشاکش دوباره جادان تن درون لباس، به همه کوچک یا بزرگ‌شدن آرزوها و خواسته‌هایش در یک زندگی مشترک فکر می‌کند. حتی اگر این لباس سفید خوشبختی را داخل کمد نگه نداشته باشد و به تازه‌عروس دیگری داده یا با نهایت خردمندی به پیراهن مجلسی دیگری تبدیل کرده باشد، باز عطر و خاطره یک شروع دیگر و هزاران خوشی یا افسوس همراهش است.

تا همین جایش هم حسابی مکتب لباس‌عروس را تشریح کردم اما با وجود این همه زناهن‌بودن ماجرا، به کلی بی‌ارتباط با مردان هم نیست. در حقیقت هر لباس عروس فضایی دارد که در آن نقش شخصیت مرد قصه هم معلوم می‌شود. مردان اگر صدای این قصه را بشنوند، لایذ نقش‌آفرینی بهتری در داستان می‌کنند؛ مانند یکی از مردان این شهر که خیاط‌خانه لباس‌عروس پدرش را مثل یک موزه کرده تا ضمن مرزهمه‌کردن غذا، با گوش دلمان فرکانس صدای لِرزان دخترکتری را بگیریم و بشنویم که همان‌طور که به تصویر خودشان با لباس عروس در آینه زل زده بودند، زیر لب می‌گفتند: با ضامن آهو، خوشبخت‌مان کن.

در کانادا قوانینی مؤثر برای محافظت از روزنامه‌نگاران و محرمانه نگه‌داشتن منابع دریافت خبر آنها، زمانی که در راستای منافع عمومی عمل می‌کنند، وجود دارد که به‌سختی به دست آمده است و ضمانت اجرایی قانونی و روشنی برای آن وجود دارد. این اعتباری برای دولت فدرال کانادا تلقی می‌شود که همراه با دولت بریتانیا در حال اجرای یک برنامه قانونی در سطح جهانی در تابستان امسال با هدف دفاع از آزادی مطبوعات و محافظت از روزنامه‌نگاران است. از جمله پیشنهاد‌های ارائه‌شده در این زمینه پیش از نشست لندن در ماه جولای (تیر) طرح‌ریزی قانونی است که هدف قرار‌دادن روزنامه‌نگار را در هرکدام از کشورهای جهان که اتفاق بیفتد، به یکی از جرائم تحت پیگرد قانونی در سطح بین‌المللی تبدیل می‌کند. اوایل این هفته، برای دومین بار روز جهانی آزادی مطبوعات در سراسر دنیا گرمای داشته شد. این ابتکار عملی است که کشور کانادا در آن پیش‌قدم شد و از سوی بنیاد روزنامه‌نگاری کانادا (که من ریاست آن را برعهده دارم) سازماندهی شده است. در این روز سازمان‌های خبری بزرگ و کوچک از همه قاره‌ها فرصت آن را دارند که از مخاطبان خود بخواهند روایت خود را از اینکه چگونه مواجهه با مقوله روزنامه‌نگاری زندگی آنها را تغییر داده است، بازگو کنند.

گاهی اوقات، افراد اولین بار زمانی احساس می‌کنند صدای آنها شنیده می‌شود که یک روزنامه‌نگار را ببینند. حرفه ما این توانایی را دارد که آنچه را قبلا مورد توجه قرار نمی‌گرفت، جلوی چشم همگان بیآورد و این مسئله هرگز به اندازه امروز مهم نبوده است. روزنامه‌نگاری در بهترین و آرمانی‌ترین شکل آزادی عمل خود می‌تواند شرایط را به نفع کسانی که واقعا نیاز به کمک دارند، تغییر دهد.

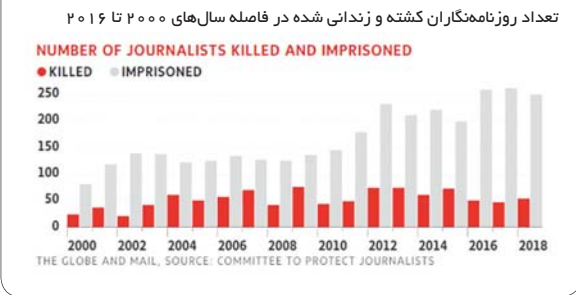
اما همه آنچه ما در دست داریم، قدرت قلم است و در برخی کشورها جوهر قلم‌ها خشک می‌شود. در این شماره روزنامه ما آثار و ارقام و مقالاتی درباره کشته‌شدن و زندانی شدن روزنامه‌نگاران در کشورهای مختلف جهان ارائه داده‌ایم.

سوال‌ها پیش که من خبرنگاری جوان بودم و با روزنامه بلفاست تلگراف کار می‌کردم، به پوشش خبری خشونت‌های جاری در ایرلند شمالی می‌پرداختم. بمب‌های بزنینی، قوطی‌های رنگ برای شعارنویسی و شکنجه از مسائلی بود که مدام با آنها سروکار داشتیم. گاهی اوقات صدای شلیک و تبادل آتش را نیز می‌شنیدم.

خیلی چیزها وجود داشت؛ اما هرگز نمی‌شد از این کار لذت برد. گاهی اوقات از خودم می‌پرسیدم آخر این کارها چه فایده‌ای دارد؟ آیا واقعا می‌شد اسم این چیزها را خبر گذاشت؟ چرا مدام به اقلیت کوچکی از معترضان و مسئله‌سازان که به دنبال جلب توجه بودند، توجه نشان می‌دادم؟ اما همیشه به این جمع‌بندی می‌رسیدم که این یک گزارش است و کار و وظیفه من این است که آن را بگویم. نمی‌شود از آن غفلت کرد. به‌همین علت هم بود که اواخر ماه گذشته خبرنگاری جوان به نام لایرا مک‌کی مشغول پوشش اخبار شورش در خیابانی در شهرستان دری (ایرلند شمالی) بود. پوشش خبری او همراه با زندگی‌اش وقتی پایان یافت که گلوله‌ای به سر او شلیک شد.

عصاره مسئله آزادی مطبوعات را می‌توان در قالب زندگی یک فرد که جانش را در دست گرفته و به کارش متعهد است، متبلور کرد. تجربه جمعی که روزنامه‌نگاران با شما، خوانندگان، در میان می‌گذراند، به اندازه مجموع بخش‌های اطلاعات آن اهمیت دارد. متأسفانه خاتم مک‌کی هرگز دوباره کلمه‌ای نخواهد نوشت و امکان افزودن معنایی و بسط‌تافت به گزارش‌هایی که هوشمندانه درباره آنها تحقیق کرده بود، نخواهد داشت.

ازدست‌رفتن آزادی مطبوعات، هرچقدر هم در خفا و پوشیده باشد، به همه ما آسیب می‌زند.



**آندرنُا پالانُورو\***

به نظر من فرایند تولید هنر، فرایندی است که در جریان آن هنرمند می‌تواند درک کند چه چیزی را لازم است زنده کند و چه چیزی باید در دنیا بماند. این مسئله پیش‌روی هنر و هنرمند است و من همواره شیفته و مسحور پاسخی بودم که هنر می‌تواند به این سؤال بدهد، چه هنر و هنرمند از ایالات متحده باشد، چه از ایران یا از هر جای دیگر در جهان. همچنین این همان پاسخی است که من در سینمای خودم تلاش دارم به آن برسم. به نظرم بسیار هیجان‌انگیز

## قصه‌های شهر هر لباسی قصه‌ای دارد

تا همین چند روز پیش بساط جشن‌های عروسی داغ بود؛ یعنی خیلی‌ها دست چنانچه بودند که تا ماه رمضان نرسیده با شریک زندگی‌شان بروند زیر یک سقف، جوری که نشان دهند حتی یک ماه هم صبر و طاقت ندارند بدون نیمه‌یافت‌شده‌شان زندگی کنند. البته ماجرا به همین سادگی هم نیست، جشن عروسی، نوع غذا و پذیرایی، گل‌آرایی ماشین، فیلم‌برداری و عکس‌برداری با جدیدترین زانگولرِبازی‌های هالیوودی (و لایه‌لایش چک‌کردن مدام قیمت دلار که چقدر نرخ کاھوی داخل سالاد شام عروسی را جابه‌جا خواهد کرد!) و از همه مهم‌تر دوخت یا خرید لباس‌عروس؛ همان پیراهن سفیدی که در عرف ما باید بمان آن به خانه بخت رفت و همچنین بهتر است با همان هم خارج شد، البته به سمت جهان آخرت. از بحث ورود و خروج بگذریم و همان خود لباس را بچسبیم که از آن چیزهایی است که با وجود بیکار مصرف‌بودن و بازگشت دیر هنگام به طبیعت، کسی به آن معترض نمی‌شود. شاید به این علت که گرچه ظاهرش فقط یک لباس است اما مثل یک دفترچه خاطرات ارزشمند و اسرارآمیز جلوه می‌کند. دفترچه خاطراتی که در آن از اولین رویاهای یک دختر وقتی که به عروس شدنش فکر می‌کند، شوقش یا جهان‌بینی‌اش برای انتخاب نوع و مدل و شکل آن، احساسش وقتی اولین بار خودش را در آینه با این لباس می‌بیند و همه ذوق یا دلنگتی یا اضطرابی که با پوشیدن آن به جاننش می‌افتد، وجود دارد. تازه خاطرات دفترچه همین‌جا تمام نمی‌شود، سال‌ها بعد وقتی روزی موقع مرتب‌کردن کمد لباس‌ها دوباره لباس عروسش را در گوشه‌ای می‌بیند، این‌بار می‌خواهد امتحان کند که ببیند هنوز به تنش می‌رود یا نه و همراه این کشاکش دوباره جادان تن درون لباس، به همه کوچک یا بزرگ‌شدن آرزوها و خواسته‌هایش در یک زندگی مشترک فکر می‌کند. حتی اگر این لباس سفید خوشبختی را داخل کمد نگه نداشته باشد و به تازه‌عروس دیگری داده یا با نهایت خردمندی به پیراهن مجلسی دیگری تبدیل کرده باشد، باز عطر و خاطره یک شروع دیگر و هزاران خوشی یا افسوس همراهش است.

تا همین جایش هم حسابی مکتب لباس‌عروس را تشریح کردم اما با وجود این همه زناهن‌بودن ماجرا، به کلی بی‌ارتباط با مردان هم نیست. در حقیقت هر لباس عروس فضایی دارد که در آن نقش شخصیت مرد قصه هم معلوم می‌شود.

## کودک دونامی و خاص‌بودن

فریدین علیخواه از جامعه‌شناسان سلبریتی شبکه‌های اجتماعی است. او این بار در مطلبی به عنوان سونامی دونامی به تفاوت نام شناسنامه‌ای و واقعی دانشجویان و به ابعاد مختلف این موضوع به طور گذرا اشاره کرده است.

در روزهای نخست هر ترم، مراجعه و درخواست برخی از دانشجویان برای تغییر نامشان در لیست حضور و غیاب کلاس‌ها برای استادان صحنه‌ای آشناست. برای آنکه بتوانم از این موضوع درک روشنی داشته باشم با احترام دلایل این درخواست را از آنان سؤال می‌کنم. «حسن خوبی از اسمم ندارم.» و «من که اسممو انتخاب نکردم.» کلمات‌ترین جمله‌هایی است که بیان می‌شود. نام‌های جایگزین به تعبیر آنان «شیک‌تر و امروزی‌تر»، «خاص‌تر» و در کل «باکلاس‌ترند» و به آنان «حسن خوبی» منتقل می‌کنند.

بدون تردید نام هر فرد بیانگر سلیقه و شاید جهان‌بینی نسل پیش از اوست. هرچند بسیار محدود، این امر حتی تاج سلیقه چند نسل پیش از اوست. انتخاب نام همچنین تابع شرایط کلی جامعه نیز هست. برای مثال افزایش نام‌های روح‌الله، مقداد، زینب، ابودر و مسلم در سال‌های آغازین انقلاب متأثر از تب و تاب انقلاب و تأثیرپذیری والدین از آن دوران بود و ممکن است برای فرزندان‌ی که چنان فضایی را از نزدیک تجربه نکرده‌اند، خوشایند نباشد. نسل‌های پیشین عموما همرنگ جماعت، جمع‌گرا و به دنبال «یکسانی» بودند. آنان به جریان اجتماعی حاکم هر جامعه نگاه می‌کردند و تلاش می‌کردند با آن همراهی کنند. در مقابل، نسل جدید به دنبال متمایز‌بودن، خاص‌بودگی و «یکتایی» و نه یکسانی است. نسل جدید می‌خواهد شبیه هیچ‌کس نباشد. اینکه در نهایت چقدر به این هدف دست می‌یابد، پرسش مهمی است.

در سال‌های اخیر «نیاز به خاص‌بودگی» در جامعه ایرانی پررنگ شده است. این امر یکی از دلایل گسترش نام‌های کمتررایج و ناشنیده است. نام‌های ناشنیده توسط طبقات دارای سبک زندگی خاص‌تر می‌آیند، همه‌گیر می‌شوند و مجدداً آن طبقات برای فرزندان خود نام‌های خاص انتخاب می‌کنند. از طرف دیگر، برخی از والدین انتخاب نام «باکلاس» برای فرزند را یکی از راه‌های ورود آسان‌تر به جمع طبقات دارای سبک زندگی خاص تصور می‌کنند چراکه تقلید از نام، در مقایسه با سایر راه‌های ورود به این طبقات آسان‌تر و کم‌هزینه‌تر است.

تغییر‌دادن نام، تصمیمی شخصی و وابسته به سلیقه افراد است. نام هر فرد در درجه اول باید برای خود او خوشایند و پذیرفتنی باشد. به همین دلیل تغییر نام را نه عصیان یا بی‌احترامی بلکه باید امری فردی دید. البته نقد و تحلیل جریان کلی جامعه درخصوص انتخاب نام‌ها توسط منتقدان فرهنگی و جامعه‌شناسان لازم است تا افراد با آگاهی و دقت لازم نام‌های خود را انتخاب کنند.



آندرنُا پالانُورو\*

به نظر من فرایند تولید هنر، فرایندی است که در جریان آن هنرمند می‌تواند درک کند چه چیزی را لازم است زنده کند و چه چیزی باید در دنیا بماند. این مسئله پیش‌روی هنر و هنرمند است و من همواره شیفته و مسحور پاسخی بودم که هنر می‌تواند به این سؤال بدهد، چه هنر و هنرمند از ایالات متحده باشد، چه از ایران یا از هر جای دیگر در جهان. همچنین این همان پاسخی است که من در سینمای خودم تلاش دارم به آن برسم. به نظرم بسیار هیجان‌انگیز



گیتی صفرزاده

گیتی صفرزاده

تا همین چند روز پیش بساط جشن‌های عروسی داغ بود؛ یعنی خیلی‌ها دست چنانچه بودند که تا ماه رمضان نرسیده با شریک زندگی‌شان بروند زیر یک سقف، جوری که نشان دهند حتی یک ماه هم صبر و طاقت ندارند بدون نیمه‌یافت‌شده‌شان زندگی کنند. البته ماجرا به همین سادگی هم نیست، جشن عروسی، نوع غذا و پذیرایی، گل‌آرایی ماشین، فیلم‌برداری و عکس‌برداری با جدیدترین زانگولرِبازی‌های هالیوودی (و لایه‌لایش چک‌کردن مدام قیمت دلار که چقدر نرخ کاھوی داخل سالاد شام عروسی را جابه‌جا خواهد کرد!) و از همه مهم‌تر دوخت یا خرید لباس‌عروس؛ همان پیراهن سفیدی که در عرف ما باید بمان بآن به خانه بخت رفت و همچنین بهتر است با همان هم خارج شد، البته به سمت جهان آخرت. از بحث ورود و خروج بگذریم و همان خود لباس را بچسبیم که از آن چیزهایی است که با وجود بیکار مصرف‌بودن و بازگشت دیر هنگام به طبیعت، کسی به آن معترض نمی‌شود. شاید به این علت که گرچه ظاهرش فقط یک لباس است اما مثل یک دفترچه خاطرات ارزشمند و اسرارآمیز جلوه می‌کند. دفترچه خاطراتی که در آن از اولین رویاهای یک دختر وقتی که به عروس شدنش فکر می‌کند، شوقش یا جهان‌بینی‌اش برای انتخاب نوع و مدل و شکل آن، احساسش وقتی اولین بار خودش را در آینه با این لباس می‌بیند و همه ذوق یا دلنگتی یا اضطرابی که با پوشیدن آن به جاننش می‌افتد، وجود دارد. تازه خاطرات دفترچه همین‌جا تمام نمی‌شود، سال‌ها بعد وقتی روزی موقع مرتب‌کردن کمد لباس‌ها دوباره لباس عروسش را در گوشه‌ای می‌بیند، این‌بار می‌خواهد امتحان کند که ببیند هنوز به تنش می‌رود یا نه و همراه این کشاکش دوباره جادان تن درون لباس، به همه کوچک یا بزرگ‌شدن آرزوها و خواسته‌هایش در یک زندگی مشترک فکر می‌کند. حتی اگر این لباس سفید خوشبختی را داخل کمد نگه نداشته باشد و به تازه‌عروس دیگری داده یا با نهایت خردمندی به پیراهن مجلسی دیگری تبدیل کرده باشد، باز عطر و خاطره یک شروع دیگر و هزاران خوشی یا افسوس همراهش است.